

امام غریب پرده نشین

سایه ات هست تا به روی زمین
ای امید جهان چه بهتر از این

قدم تو محول الاحوال
نفس تو نسیم فروردین

چشم ما با تو می شود روشن
زندگی با تو می شود شیرین

ای که ماه شب چهاردهم
در حضور تو می کند تمکین

ای که خورشید در مقابل تو
قرن‌ها روی خاک، سوده جبین

قاب قوسین ابرویت ای نور
بسته بر بام نه فلک آذین

غنچه غنچه ز شوق خندیدند
سوسن و یاس و لاله و نسیرین

هر گلی که محمدی شده است
شده از مقدم تو عطر آکین

هر کجا که تویی بهشت آنجا است
بی خیال بهشت و حورالعین

کهکشان تشنه کرامت توست
ای رهین تو خوشه پروین

با تماشای پرچم سیزت
شده پاییز با بهار، قرین

ما همه غائب و تویی حاضر
ای امام غریب پرده نشین

موی پر پیچ توست، سوره لیل
شهد ناب کلام تو والتین

جده ات شرح سوره کوثر
جد تو کنه سوره یاسین

دست تو دست کیست؟ دست خداست
چشم‌های تو چیست؟ عین یقین

شرح توحید ما ولایت توست
ای که آغوش توست حصن حصین

پر پروان ماست و اعتصموا
نخی از شمال توست جبل متین

تا به هر کس نظر می‌اندازی
می شود همنشین علین

جلوه نور در دل ظلمات
رحمتی فی السماء و الارضین

پرچمت را که بر می‌افرازی
بیرق کفر می‌رود پایین

شکر بی حد که بود از آغاز
گل ما با محبت تو عجبین

پس آعوذ بریک یا نور
از شیاطین در یسار و یمین

در مثل قابل مقایسه نیست
پر گنجشک با پر شاهین

ما اسیر همیشه نسیم
صاحب خانه‌های دل چرکین

با دعای فرج بزرگ شدیم
حک شده بر لبانمان آمین

ما مسلمان آستان توایم
بهتر از این ندیده‌ایم آیین

سبب و سبزه نذر عاشق
عاشقان بدون جایگزین

در رکاب تو اند تا محشر
تا گذرگاه‌های یوم الدین

قسمت این شد که از ازل باشی
بر رکابی پیمبرانه نکین

در پی توست حضرت عیسی
تشنه یوسف است بنیامین

بر سر سفره ی تو می‌کائیل
می نشیند کنار روح الامین

هست در کوچه باغ هر چه غزل
شعر ناب تو عاشقانه‌ترین

آسمان دور مانده از دستم
پس برایم کمی ستاره بچین

دوستی با تو شادی محض است
بر سر سفره ی دلم بنشین

از قدیم و ندیم می‌گویند
دل بی‌دوست، می‌شود غمگین

کاش هنگام دیدنت در خواب
بر نمی‌داشتم سر از بالین

مایه شادی کریمان است
به نوایی اگر رسد مسکین

رعد، یعنی زمان گریه تو
آسمان سینه می‌زند، سنگین

هیچ راهی به جز ظهورت نیست
در نگاه دل حقیقت بین

برگ سبزی تریست آورده
شاعری که نداشت بیش از این

احمد علوی



Email: SEPIDEH@kayhannews.ir

با یک نگر خود
مس ما را تو طلا کن

هر کوچه و هر خانه‌ای از عطر، چو باغی ست
در سینه هر اهل دل و دلشده داغی ست

آویخته بر سر در هر خانه چراغی ست
بر هر لبی از موعود و موعود، سراغی ست

از شوق، همه رو به سوی میکند دارند
یاری ز سفر، سوی وطن آمده دارند

کی یار سفر کرده ما از سفر آید
بعد از شب دیجور محبان، سحر آید

از باب صفا، قبله ما کی به در آید
بی بال و پیران را بر و بالی دگر آید

کی پرده گشاید ز رخ آن روی گشاده
کز رخ کند از اسب، دو صد شاه، پیاده

تو در پی خود، قافله در قافله داری
در سلسله زلف، دو صد سلسله داری

با آن که خود از منتظرانت گله داری
سوگند به آن اشک که در نافه داری

با یک نگر خود مس ما را تو طلا کن
آن چشم که روی تو ببیند تو عطا کن

ای گمشده مردم عالم به کجایی؟
کی از مه رخساره خود پرده کشایی؟

ما ریزه خوریم و تو ولی نعمت مایی
هر جمعه همه چشم به راهیم بیایی

یک پرتو از آن چاردهم لمعه نیامد
بیش از ده و یک قرن شد، آن جمعه نیامد

بشکسته بین سنگ گنه بال و پر از ما
کس نیست در این قافله، و امانده‌تر از ما

ما بی‌خبریم از تو و تو با خبر از ما
ما منتظر و خون دلستای منتظر از ما

ما شب زده‌ایم و تو همان صبح سپیدی
تنها تو پناهی، تو نویدی، تو امیدی

عشق ابدی و ازلی با تو بیاید
شادی ز جهان رفته، ولی با تو بیاید

آرامش بین‌المللی با تو بیاید
ای عدل علی! عدل علی با تو بیاید

عمری ست که در بوته عشقت به کدازیم
هر کس به کسی نازد، و ما هم به تو نازیم

هر چند که ما بهره ور از فیض حضوریم
داریم حضور تو و مشتاق ظهوریم

نزدیک تو بر مایی و ماییم که دوریم
با دیده آلوده چه بینیم؟ که کوریم

در کوه و بیابان ز چه رو دربه‌دری تو؟
هم منتظر مایی و هم منتظری تو

علی انسانی

صاحب‌الزمانی

السَّادِجِیْنِکَ

تو را غایب نامیده‌اند، چون «ظاهر» نیستی، نه اینکه «حاضر» نباشی.
«غیبت» به معنای «حاضر نبودن»، تهمت ناروایی است که به تو زده‌اند و آنان که بر این پندارند، فرق میان «ظهور» و «حضور» را نمی‌دانند، آمدنت که در انتظار آنیم به معنای «ظهور» است، نه «حضور» و دلشدگانت که هر صبح و شام تو را می‌خوانند، ظهورت را از خدا می‌طلبند نه حضورت را. وقتی ظاهر می‌شوی، همه انگشت حیرت به دندان می‌گزند با تعجب می‌گویند که تو را پیش از این هم دیده‌اند. و راست می‌گویند، چرا که تو در میان مانی، زیرا امام مانی. جمعه که از راه می‌رسد، صاحب‌دلان «دل» از دست می‌دهند و قرار از کف می‌نهند و قافله دل‌های بی‌قرار روی به قبله می‌کنند و آمدنت را به انتظار می‌نشینند...

و اینک ای قبله هر قافله و ای «شیروان را مشعله»، در آستانه میلاد باشکوهت، با دلدادگان دیگری از خیل منتظرانت سرود انتظار را زمزمه می‌کنیم.

رحمت بی حساب

تشنگان را سحاب پیدا شد
رحمت بی حساب پیدا شد

در دل این کویر تفسیده
بحر جوشید و آب پیدا شد

چشم چشم انتظارها روشن
روی خرق بی‌نقاب پیدا شد

در جمال منور یک ماه
چارده آفتاب پیدا شد

همه عالم تراب مقدم او
هیبت بو تراب پیدا شد

چشم‌تان روشن‌ای مسلمانان
روح اسلام ناب پیدا شد

اهل ایمان امانت‌ان آمد
که امام زمانتان آمد

او همان وجه ذات نوالمن است
عالمی را چراغ انجمن است

او همان کعبه وصال خداست
که وجودش مطاف مرد و زن است

نه به بتخانه چون خلیل خدا
او به هر جابت است، بت شکن است

بر لبش دم به دم کلام خداست
با خدا لحظه لحظه هم سخن است

گر چه ما دورش از وطن دیدیم
ماه مصر است و یوسف وطن است

هم به دستش زمام ملک وجود
هم امام تو، هم امام من است

آفرینش بود به فرمانش
پدر و مادرم به قربانش

نه زمین باد نه زمان بی‌تو
شده دلگیر آسمان بی‌تو

ذکر ما در هجوم ظلم و ستم
کشته «الغوث و الامان» بی‌تو

شعله «الفراق» جای نفس
خیزد از سینه جهان بی‌تو

نه به گل هست چشم دیدارم
نه به دل شوق بوستان بی‌تو

دور هم صبح جمعه‌ها تا کی
جمع کردند دوستان بی‌تو؟

گر چه باشد چراغ بسیاریش
مانده تاریک، چمکران بی‌تو

قبر پنهان مادرت زهرا
همچنان مانده بی‌نشان بی‌تو

تو که خورشید عالم جانی
تا به کسی پشت ابر پنهانی

حاج غلامرضا سازکان

حسن



چشمه فیاض

مهدی است آنکه نهضت قرآن به پا کند
مهدی است آنکه نیک و بد از هم جدا کند

مهدی است آنکه پرتو توحید پاک را
در قلب‌های تیره و آلوده جا کند

مهدی است آن که در شب میلاد او خدا
او را به (مُرحبا لک عبیدی) ندا کند

مهدی است آنکه حُسن دلاری احمدی
از چهره مبارک خود رونما کند

مهدی است آنکه پرچم اسلام راستین
بر قلعه‌های محکم دشمن به‌پا کند

مهدی است آنکه کاخ عظیم ستمگری
با یک نهیب خویش دچار فنا کند

مهدی است آنکه داد سرای نهانیش
بر پایه‌های عدل خدائی بنا کند

مهدی است آنکه کینه و بغض و نفاق را
تبدیل بر محبت و صلح و صفا کند

مهدی است آنکه چشمه فیاض علم را
بر تشنگان دانش و عرفان عطا کند

مهدی است آنکه از نظری بر جمال او
هر دردمند غمزه کسب شفا کند

مهدی است آنکه مژده فجر طلوع خویش
از پایگاه کعبه به‌گوش آشناسا کند

مهدی است آنکه دولت عدل جهانیش
حق عظیم عدالت و قرآن ادا کند

مهدی است آنکه وقت نماز جماعتش
عیسی به صد نیاز به او اقتدا کند

مهدی است آنکه تابش خورشید طلعتش
قبر نهان فاطمه را برملا کند

برخیز و باز دامن لطفش (حسان) بگیر
شاید که از کرم به تو هم اعتنا کند

حسن

چشمه انوار الهی

از فر مقدم شده دین، ختم اوصیا
آفاق، با بها شد و ایام، با صفا

سلطان عصر، آن که به قصر جلال او
شاهان تاج دار، فقیرند و بینوا

خاک درش که سرمه چشم ملانک است
در چشم مردمان بود آن خاک، توتیا

بر کوه اگر بخوانی مدح و ثنای او
آید صدا ز کوه که روحی لک الفدا

از امر او بتابد در آسمان نجوم
از حکم او بگردد کُرد زمین سما

از روی او پدید است انوار کردگار
وز رای او عیان است آثار انبیا

از عرش تا به کرسی و از لوح قلم
از ماه تا به ماهی و از خاک تا هوا

از نور تا به ظلمت، از دیو تا پری
از نَره تا به خورشید از بدر تا سُها

بر خوان نعمتش همه را چشم انتظار
بر فضل و رحمتش همه را روی التجا

خضر و مسیح و صالح و ایوب و الیسع
نوح و کلیم و یوسف و یعقوب و ارمیا

ذوالکفل و لوط و یوشع و ادریس پاک دین
داوود و هود و یونس و لقمان پارسا

بالجملة تا به خاتم از آدم صفی
او را تمام مدح گر و منقبت سرا

جود و کرم تو راست، لک الجود و الکرم
عز و علا تو راست، لک العز و العلا

وصف و صفت تو راست، لک الوصف و الصفة
مدح و ثنا تو راست، لک المدح و الثنا

فضل و نعم تو راست، لک الفضل و النعم
ملک و بقا تو راست، لک الملك و البقا

چون من زبان کشایم در مدح حضرتت
روح الامین بگوید طوبی و مرحبا

شاهای «طرب» به مدح تو دم می‌زد ز صدق
حاشا اگر قبول نفرمایی از عطا

میرزا محمدنصیر (طرب) اصفهانی

